

زنان دهکوه

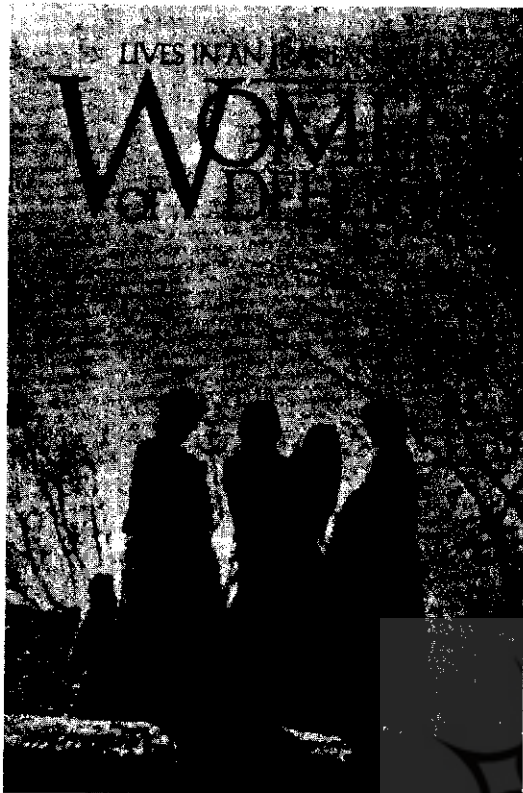
علی بلوکباشی

Erika FRIEDL, *Women of Deh Koh: Lives in an Iranian Village*, Smithsonian Institution Press, Washington and London, 1989, 237p.

در دهه‌های اخیر زنانی چند از مردمشناسان جهان به تحقیق در جامعه زنان و شناخت وضع و موقع اجتماعی-فرهنگی و نقش و پایگاه اقتصادی-سیاسی آنان در سرزمینهای مختلف دنیا پرداخته‌اند. خانم دکتر اریکا فریدل، مردمشناس اتریشی تبار مقیم امریکا، یکی از این دسته پژوهشگران است. فریدل در بیست و چند سال گذشته بارها به ایران آمده و سالها و ماهها در میان گروهی از زنان جامعه روستایی-عشایری بویراحمد زندگی کرده و به تحقیق و بررسی پرداخته است.

خانم فریدل در دانشگاههای وین اتریش و ماینز آلمان و شیکاگو تحصیل کرده و درجه دکترای خود را در رشته مردمشناسی در ۱۹۶۳ میلادی گرفته است. اکنون استاد مردمشناسی در دانشگاه میشیگان غربی در امریکاست. در سالهای ۶-۱۹۶۵، ۷۱-۱۹۶۹، ۱۹۷۶، ۱-۱۹۸۰، ۱۹۸۳، ۱۹۸۵ و ۱۹۸۹ همراه با شوهرش دکتر هانس لفلر، و در سفرهایی با دو دخترشان، به ایران آمده و به سرزمین کهگیلویه و بویراحمدی رفته و در زمینه‌های گوناگون، از جمله سازمان اجتماعی و خویشاوندی، پایگاه و نقش اجتماعی و فرهنگی زنان، آداب و شیوه‌های آموزش و پرورش کودکان، نظام اعتقادات و باورهای فرهنگی-دینی زنان و فرهنگ و ادب عامه بررسی و پژوهش کرده است.

اریکا پیوسته کوشیده است تا شکل و محتوای زندگی زنان جامعه بویراحمد و شأن و منزلت اجتماعی-فرهنگی و کار و فعالیت‌های اقتصادی آنان را آنچنان که در نتیجه مشاهدات مستقیم و تحقیقات عملی خود دریافته از راههای گوناگون مانند سخنرانی در انجمنها و جمعیتها و سمینارهای مردمشناسی و ایرانشناسی و مجموعه‌های ویژه شناخت مسائل زنان جهان، یا نوشتن و چاپ و انتشار مقاله و رساله به زبانهای انگلیسی و آلمانی در مجله‌های علمی امریکا، آلمان و اتریش به جهانیان بشناساند. از آثار چاپی او می‌توان از جمله مقاله‌هایی با این عناوین را نام برد: «قصه به عنوان تعبیری فرهنگی» (۱۹۷۵)، «زنان در قصه‌های ایرانی معاصر» (۱۹۷۸)، «ترانه‌هایی از



بویراحمد» (۱۹۷۸)، «پزشک و بیمار در دهکده‌ای در جنوب غربی ایران» (۱۹۷۹)، «رنگها و دگرگونی فرهنگی» (۱۹۷۹)، «زنان ایلی و اسلام» (۱۹۸۰)، «تقسیم کار در یک دهکده ایرانی» (۱۹۸۱)، «آرمان دولت و زنان روستا» (۱۹۸۳)، «والدین و فرزندان در یک روستای ایران» (۱۹۸۳) و «نظامهای پزشکی بویراحمد» (۱۹۸۳).

*

نخستین بار در ۱۳۴۵ شمسی، یعنی حدود ۲۴ سال پیش، اریکارا که با شوهرش هانس به ایران آمده بود، دیدم. آخرین سفرشان به سرزمین ما خرداد ۱۳۶۸ بود. در این سفر، این دو کتابهای اسلام در عمل^۲ و زنان دهکوه را به من دادند که آخرین و تازه‌ترین آثار چاپ شده از این زوج مردمشناس بود.

زنان دهکوه نوشته اریکا فریدل، داستان زندگی زنان دهکوه (نامی ساختگی برای روستایی از روستاهای سرزمین بویراحمدی) است. متن کتاب در دوازده فصل و همراه با یک پیشگفتار و یک گفتار پایانی تنظیم و تدوین شده است. هر فصل از کتاب مجموعه داستانهایی است گزیده از داستانهایی که نویسنده در سفرهای پژوهشی خود در دهه گذشته از زبان زنان دهکوه در شرح و وصف زندگی زنان^۱ آنان شنیده و ضبط و یادداشت کرده است. داستانهایی هر فصل به ترتیب زمان وقوع آنها زیر عنوانی مناسب با واقعه مهم آن داستانهها فراهم آمده و عناوین زیر به

فصول دوازده گانه کتاب داده شده است؛ دیر بچه دار شدن پری جان و چگونگی برخورد او با این شرمساری؛ فضا و مکان و چگونه مریم ایوانش را پس گرفت؛ نازایی و کارهایی که طلا برای درمان نازاییش کرد؛ ثروت و فقر و چگونگی مشاجره گوهر و آفتاب با هم؛ گفتن واقعیت همان گونه که هست و این که چگونه گُلگُل شوهرش را رها کرد و دوباره به نزدش باز گشت؛ نامزدی، هتک ناموس و حدس درباره سرنوشت توران؛ دگرگونیهای اندکی که پس از ناشویی سیمین با اودال رخ داد؛ ماما لوس داستان می گوید؛ نظاره جهان از کارگاه بافندگی سارا؛ ستاره؛ شش بار خواستگاری، چهار بار نامزدی، سه شوهر و عاقلترین آنها؛ مردم دیوانه و سکوت پروانه؛ حوری و مهره هایش، گردن آویزی از زغال سوخته های به رشته کشیده شده.

بن مایه داستانها طرحهایی ظریف و گویا از وضع مادی و معنوی زنان جامعه روستایی- عشایری دهکوه است و صورتهایی زنده و دقیق از رفتارها و اندیشه ها و احساسها و برداشتهای اجتماعی و فرهنگی، و به طور کلی جهان بینی مشترک و عام زنان را در بر می گیرد. زنان در روایتی که از زندگیها نقل می کنند دانسته ها و بینشهای عقلی و ادراکی و عاطفی و احساسی خود را به زبانی ساده و بی رنگ و ریا، و لیکن با احساسی واقعی و صادقانه درباره انسانها و اشیاء محیط زیست و روابط و مناسبات اجتماعی خود بیان می کنند. از هر موضوع و هر چیزی سخن می گویند. مثلاً از ازدواج و مسائل و بحرانهای ناشی از آن؛ رفتار و خوی مردها و روابط زن و شوهری؛ مناسبات خانوادگی؛ نقش مادر و خواهر شوهر در زندگی ناشویی، زایمان و مسائل مربوط به آن، بچه دار بودن و نازایی و بی فرزند بودن؛ روابط مادران و فرزندان، دیر شوهر کردن و بیوگی؛ مرگ و آیین سوگاری مردگان، زن یا مرد بودن و نقش زنان و مردان در زندگی و جامعه؛ محیط خانه و ده و جهان بیرون از ده؛ کار و فعالیت زنان و اهمیت و تأثیر آن در اقتصاد خانواده؛ ثروت و فقر و آثار اجتماعی- فرهنگی هر یک؛ بینش و آگاهی زنان درباره احکام و قواعد فرهنگی- دینی و زندگی دنیوی و اخروی؛ اعتقادات و باورها و مجموعه شایست و ناشایستها؛ الگوهای فرهنگی تعیین کننده راه و رسم زندگی و رفتار و گفتار نیک و بد؛ شایعه سازی و شایعه پراکنی و انواع شایعه؛ شکلهای تنگ نظری و چشم و همچشمی زنانه؛ اعمال و رفتارهای آیینی- جادویی در زمینه های سفیدبختی و سیاه بختی، دشمن زدایی، درمان دردها و بیماریها و نازایی، دفع بلا و آفت از تن و جان؛ و...

خانم دکتر فریدل این داستانها و وقایع را همان گونه که زنان روستایی روایت کرده، یا تعبیر و تفسیر نموده اند، بی کم و زیاد باز نموده است. او از هر گونه تحلیل و تفسیر درباره گفته های زنان

دهکوه و واقعه های زندگی آنان خودداری کرده، و از ریختن اشکال گوناگون رفتارهای فرهنگی و روانی زنان جامعه در قالبهایی کلی، یا به دست دادن قانونمندیهایی مردم شناسانه پرهیز کرده است. او کوشیده است تا شکل و محتوا و ماهیت زندگی زنان دهکوه را آنچنان که بوده و توصیف شده با آوای خود زنان ده به گوش دیگران برساند، تا شاید شکاف ژرف موجود میان فهم و درکی را که دیگران از زندگی و وضع و موقع زنان روستایی دارند، و فهم و درکی که زنان روستایی خود از زندگی و وضعیت خویش دارند، تا حدی پر و هموار کند. از این رو داستانها، بی آن که در درستی یا نادرستی واقعه های آن یا حب و بغض راویان آن شک و تردید شود یا مورد ارزیابی و سنجشهای مردم شناسانه قرار بگیرد، گردآوری شده و در فصول مختلف کتاب آمده است.

همان گونه که قبلاً گفته شد، داستانهای کتاب بر واقعه های گوناگونی درباره مسائل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه احتوا دارد و هر واقعه زمینه ساز موضوعی مهم از زندگی زنان جامعه دهکوه است. در زیر چند نمونه گزیده از این موضوعها همراه با داستان واقعه یا واقعه های مربوط به آنها با شرح و توضیحی کوتاه در مورد موضوع آورده می شود.

ازدواج: مسائل و بحرانهای آن. دختران دهکوه در گزینش همسر آزادی رأی و عقیده و عمل ندارند. پدر و مادر، و در نبود آن دو عمو و دایی یا برادر بزرگتر نقش تصمیم گیرنده در انتخاب همسر برای دختر خانواده را دارند. دختران درست تابع پدر و مادر خود یا بزرگتران خانواده خود و مجری خواست و میل و نظر آنها هستند. مصالح اجتماعی و منافع اقتصادی خانواده در گزینش همسر برای دختران بر همه چیز، و از جمله بر مصالح شخصی دختر، ترجیح داده می شود. بلوغ جسمانی و عقلانی و نیازهای طبیعی دختران در ازدواج، به خصوص در گذشته، چندان مداخلت داده نمی شده است. ازدواجها تابع مجموعه ای از ملاکها و معیارهای فرهنگی رایج در جامعه و متناسب با نظام اجتماعی مسلط بر جامعه است. داستانی که ستاره، یکی از زنان دهکوه، از چگونگی ازدواج خود با پسر عموی پدرش و ماجرای جدایی از او نقل می کند نمونه ای گویا از این واقعیت اجتماعی است. داستان واقعه را از زبان خود او بشنویم:

در آن وقت من ده یازده ساله بودم. این خیلی پیش از اولین قاعدگی من بود. اما من خوب رشد کرده بودم و زیاد لاغر و ضعیف نبودم. گریه کردم و فریاد کشیدم. لگد پراندم و مثل گربه ای به دام افتاده پنجول کشیدم و گاز گرفتم. مادر و پدرم مرا کتک می زدند. خواهرم با من گریه می کرد. وقتی عمویم آمد که قبلاً ازدواج را امضا کند، مرا با ته قنداق

تفنگ زد تا این که «بله» گفتم. مشهدی یدالله، که در خانه جنب ما زندگی می کرد و مردی با تقوا و مطلع در مسائل دینی بود، وقتی صدای گریه مرا شنید، به پدرم گفت اگر این دختر راضی نیست، گناه است که او را شوهر دهید. اما اقوام و کسان دیگری گفتند که این موضوع مربوط به دختر نیست. دختر چه می داند؟! آیا يك بچه نادان می تواند راجع به مرد (شوهر) قضاوت کند؟ واقعاً راست می گفتند! ... من حتی نمی دانستم زن و شوهر بودن چه معنی می دهد! تصور می کردم که ازدواج یعنی لباس نو گرفتن یا زلف چتری زدن. فکر می کردم طبل و دهل زدن نوازندگان برای رقصیدن و با قاطر بردن من به خانه ای دیگر برای نوعی بچه دار شدن است. من از هیچ چیزی سر در نمی آوردم. فقط می دانستم که چه طور در خانه کار بکنم و چه طور بازی بکنم...

بعد ستاره از سالدار بودن پسر عموی پدرش و بیوه مرد بودن او و چگونگی حمام بردن و آرایش خود برای رفتن به خانه شوهر صحبت می کند و می گوید:

مرا به حمام بردند و هایشوی زیادی بر سر لباسهای تازه ام برپا شد. زن سلمانی کف دستهای مرا حنا گذاشت تا رنگ سرخ بگیرد. تو چشمانم با دوده و روغن میل خط کشیدند... در اتاقی نشسته بودم با دستهای بسته و جرات جنب خوردن نداشتم که مبادا حناها ترك بخورند و ور بیایند. همین طور نشسته بودم تا وقتی که بالآخره حناها را شستند. زن سلمانی که زلف چتری و طره گیسوی بناگوش مرا زده بود و مرا به حمام برده و لباس پوشانده بود، گردنبندی از مهره های شیشه ای و گردنبندی از گلپای میخک و هسته های گیلاس وحشی، که آنها را به رنگهای سرخ و سبز و آبی درآورده بودند، دور گردن من آویخت. این گردنبند سالها بوی خوشی می داد. زن سلمانی يك کلاه مخمل قرمز با مهره های شیشه ای ظریف و چند سکه کوچک طلا هم روی سرم گذاشت...

وقتی عروس و داماد را به حجله بردند، در حجله خانه را روی آنها بستند، چون ستاره داد و فریاد و بی تابی می کرد و خیال داشت به خانه پدرش بگریزد. صبح فردای عروسی او را به خانه پدرش باز گرداندند.

خیلی جوانتر و نادانتر از آن بودم که بفهمم چه اتفاقی افتاده، یا بهتر بگویم چه اتفاقی نیافتاده است! آنچه می دانم این است که صبح فردای آن روز به خانه پدرم

برگشتم. غروب آن روز دوباره مرا به زور بازگرداندند. صبح فردایش دوباره به خانه پدرم برگشتم. این عمل چند وقت ادامه داشت. بعد دو خانواده من و او جنگ و دعوا را شروع کردند و مرا تنها گذاشتند. قوم او مادرم را متهم می کردند که کمر داماد را با جادو جنبل بسته است...

قوم ما می گفتند ما نبودیم که او را بستیم، بلکه مادر زن سابقش بود که او را بست تا با یکی دیگر از دخترهاش، که او را دوست داشت، ازدواج کند. حالا جنگ و دعوا به قوم زن مرده او کشیده شده بود. این ماجرا دو سال طول کشید. بالآخره حق با ما بود، چون او مرا ول کرد و همان موقع با خواهر زن مرده اش ازدواج کرد و شش بچه هم از او آورد. (فصل دهم، ۷-۱۸۵)

نازایی: بدبختیها و مصایب آن. زنان دهکوه، مانند زنان جامعه های دیگر ایران، مظهر باروری شناخته می شوند و اهمیت نقش آنان در آبستن شدن و فرزند آوردن است. در این جامعه به بچه آوردن، بویژه پسر آوردن ارزش و اعتبار فراوانی می دهند. زنان سترون و نازا یا بی بچه بها و منزلت چندانی در جامعه ندارند. بسیاری از زنان دهکوه می کوشند تا بی در پی آبستن شوند و فرزند بیاورند تا نزد شوهر و خانواده شوهر سر بلند گردند. مامای دهکوه زنان ده را به ماده گاوهایی تشبیه می کند که هر سال گوساله ای می زاینند و همیشه بچه ای زیر سینه دارند و شیر می دهند (فصل يك، ۱۴).

از میان بدبختیهای رنگارنگ زنان این جامعه، فرزند نیاوردن یکی از بدترین آنهاست. این بدبختی در تمام دوران زندگی، از جوانی تا کهنسالی، تغییر ناپذیر و فراموش ناشدنی و وبال زنان بی فرزند است. در این جهان زنی که فرزند ندارد تنها و هیچ است و به چشم مردم ده خوار می نماید. زن بی بچه پشتیبانی ندارد که فریادرس و حافظ او باشد و از او در زندگی حمایت و مراقبت کند (فصل سوم، ۴۷).

زندگی زن و شوهرهای بی فرزند در نخستین سالهای ازدواج بسیار دشوار و مصیبت بار است. زنان پس از سالها انتظار خردکننده و توسل به جادو و طلسم، و تحمل رنج سفرهای دور و دراز به قصد دیدن پزشک و زیارت و نذر و نیاز، و مقابله با همه گونه سرکوفتها و تمسخرها و ترحمهای تحقیرآمیز خویش و آشنا و تاب آوردن در برابر مشاجرات و ستیزه جوییهای خانوادگی، بالآخره پس از این که شعله امید فرزند آوردن در عمق وجود خود و شوهرانشان به ضعف و تاریکی گرایید، زندگی با یکدیگر را همچون شرکای يك بدبختی محتوم به خود هموار می کنند و می کوشند تا سالهای بازمانده عمر خود را با آرامش، حتی بالذتی

زن گناه است... امروزه بعضی از زنان که می‌خواهند به‌خصوص مؤمن و پرهیزگار بنمایند اصلاً مهریه‌ای در قبالتشان نمی‌نویسند (فصل دهم، ۸-۱۸۷).

شوهر: شأن و منزلت او. در جامعه روستایی- عشایری دهکوه کار زنان در جنب کار تولیدی مردان و بیشتر در راه فراهم کردن رفاه و آسایش مرد و اعضای خانواده است. تلاش و کوشش زن ساختن خانه‌ای است گرم و پرمهر تا که مردش در آن بتواند خستگی کار فرساینده روزانه را از تن بیرون افکند و در کنار همسر و فرزندانش آرام بگیرد. زن دهکوهی غمخوار و دردکش مرد است و برای حفظ پایدردی و وقار و غرور شوهر به هر گونه فداکاری و ایثارگری دست می‌یازد. آموزشهای فرهنگی و دینی همه در خط اعتبار بخشیدن به نهاد خانواده و زناشویی و بهادادن به شخصیت مرد و ستودن نقش او در زندگی است. الگوهای پذیرفته شده و مقبول جامعه در زمینه رفتار و گفتار زن در اسطوره‌ها و قصه‌ها و ترانه‌ها و پند و اندرزها تشریح و تبیین شده است. این الگوهای سنتی زنان را به اعمال بهنجار و شایسته در خانه و با شوهر تشویق و ترغیب می‌کند و از رفتارهای نابهنجار و خلاف قاعده و سنت و از انواع محرمات و ناشایسته‌ها پرهیز می‌دهد و بدین گونه نظم و انضباط را در روابط و مناسبات زن و شوهری برقرار می‌کند.

بی‌ناز (بی‌بی ناز)، یکی از پیرزنان مؤمن و خردمند ده، پیوسته زنان را به کارهای نیک و خیر نصیحت می‌کرد و آنها را از کارهای زشت و شرّ، به‌خصوص در روابط با شوهرانشان، منع و به مکافات عمل خلافشان آگاه می‌کرد. او برای عبرت زنان ده از زنان نگون بختی صحبت می‌کرد که در جهنم به شکلهای مختلف آزار و شکنجه می‌شدند. مثلاً می‌گفت: زنی که بی‌اجازه شوهرش بچه زنی دیگر را شیر داده بود، از پستانهایش قلابی آهنی آویزان کرده بودند. زنی که از دیگران بدگویی کرده بود به زبانش یک گیره آهنی تافته زده بودند. زنی که مهرش را به شوهرش نبخشیده بود کیسه‌ای پر از سنگ به او آویزان کرده بودند. زنی که بی‌اجازه شوهرش به خانه‌های همسایه رفته بود به پایش کُند آهنی گذاخته زده بودند، و مثالهای بسیار دیگر (فصل دوازدهم، ۸-۲۲۷).

حاشیه:

(۱) متن انگلیسی مقاله «Folksongs from Boir Ahmad» و برگردانده فارسی آن زیر عنوان «تحلیلی فرهنگی از ترانه‌های بویراحمدی»، ترجمه علی بلوکباشی، در مجله مردمشناسی و فرهنگ عامه ایران، نشریه مرکز مردمشناسی ایران، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، شماره ۳، زمستان ۱۳۵۶، چاپ و منتشر شده است.
(۲) این کتاب زیر عنوان *Islam in Practice: Religious Beliefs in a Persian Village* در سال ۱۹۸۸ از سوی State University of New York Press منتشر شده است.

بیش از خانواده‌های گسترده پر فرزند، بگذرانند. بعضی از زن و شوهرهای بی‌فرزند نیز به یکی از برادرزادگان یا خواهرزادگان خود دل می‌بندند و مهر و علقه پدر-مادر-فرزندی را با او آغاز می‌کنند (نک. فصل سوم، ۴۸).

زنان برای بچه آوردن و به‌دست آوردن شأن و منزلت مادری به هر کار و تدبیر ممکن دست می‌زنند. داستان طلا و اعمالی که برای بچه‌دار شدنش انجام می‌دهد نمونه‌ای از نحوه برخورد زنان با این معضل اجتماعی است. پس از این که پزشک ده طلا را مطمئن می‌کند که سلامت است و نقص و عیبی ندارد، به زنان کارآزموده ده متوسل می‌شود. مشهدی جان جان یک تکه پارچه پشمی یا نخی را، که در آن مقداری گرد فراهم آمده از چهل گیاه گذاشته و دوخته شده بود، به طلا می‌دهد تا به‌عنوان تعویذ به خود ببندد. حوا مرغی برای حسین آقا، بنای ده، می‌برد و حسین آقا چند آیه از قرآن را روی سه تکه کاغذ باریک می‌نویسد و به او می‌دهد تا یکی از کاغذها را با چای به طلا بنوشاند، یکی دیگر را در کیسه‌ای کوچک بگذارد و بدوزد و از دور گردن او بیاویزد، و تکه سوم را هم به آتش شعله شمع بسوزاند. چون هیچ یک از این تدابیر کارساز نمی‌گردد و نتیجه‌ای نمی‌بخشد، خانم، یکی دیگر از زنان ده، توسل به بی‌بی معصومه، یکی از زیارتگاههای بنام منطقه را به طلا پیشنهاد می‌کند و... (فصل سوم، ۵۴).

مهر: اهمیت بخشیدن آن. تعیین مهر پیش از زناشویی و قید مبلغ آن در عقدنامه از رسمهای سنتی و استوار در میان جامعه دهکوه بوده است. باورداشتهای عامه مردم بخشیدن مهر را به شوهر، و بیشتر به هنگام حیات شوهر، به زنان تکلیف و تأکید می‌کند. یکی از زنان می‌گوید:

ما مردم فقیر توجه زیادی به مهر نمی‌کنیم. به هر حال، گاهی پس از این که زن ازدواج می‌کند، شوهرش به او می‌گوید: «مهرت را ببخش». اگر زن نبخشد و مرد بمیرد، در آن دنیا مهر زن همچون طنابی دور گردن مرد پیچیده می‌شود. این بد است! این نشان می‌دهد که زنش به او اعتماد نداشته، یا این که او با زنش رفتاری بد داشته است... زن می‌تواند در برابر یک سکه طلا یا یک گاو یا هر چیز دیگری مهرش را با شوهرش معامله کند. اگر زن با هوش باشد این کار را می‌کند. اگر پرهیزگار و قانع باشد در مقابل یک جلد کلام الله مهرش را می‌بخشد، یا ابداً چیزی نمی‌خواهد. زنانی هستند که مهرشان را در پالین مرگ شوهرانشان می‌بخشند. این کمی بهتر از آن است که اصلاً نبخشند. ولیکن این نوع بخشش باز برای شوهری که مرده خوب نیست. مردم می‌گویند نبخشیدن مهر برای